

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Children

کودکان

تیمور شاه تیموری
المان – 13 اگست 2012

تغییر آبی فقط در یک لحظه

در اتاق تنهایی، دلم تنگ است از آن دلتنگیهایی که در سالهای متمادی غربت بارها به سراغم آمده اند. خواندن، نوشتن و گوش به موسیقی دادن دردم را دوا نمیکند. دیوارهای اتاق بهم نزدیک شده اند و فضا اختناق آور است. بیرون می‌شوم و به دامن طبیعت پناه می‌برم، از هوای سرد و گواری پائیزی استنشاق می‌کنم. به درختان، به گلهای، به سبزه های چمن خیره می‌شوم. خاطرات گذشته به مغزم هجوم می آورند. سالهاست که درین دیار شاهد بهار، خزان و زمستان بوده ام. اکنون نیز تابستان سپری شده و این باد سرد پائیزی آمدن زمستان را اعلام میکند. بلی سال دیگری به سالهای غربت و تنهایی افزوده میشود اما تاکی و چه وقت؛ هیچ نمیدانم. به یکی از چوکیهای پارکی مینشینم تا بتوانم گذشته را یک به یک مانند فلم سینما از نظر بگذرانم، زیرا آینده ای ندارم که به آن فکر کنم. آن طرف کمی دورتر دو سه طفل باهم بازی میکنند. نمیدانم چه چیزی در من توجه طفل کوچکتر را جلب میکند. جانب من نگاه میکند و میخندد. منم با تبسم جانبش نگاه می‌کنم. نزدیک تر می آید، مشتش را که از سبزه های درشت پائیزی پر است جانب من دراز میکند. من هم دست خود را جانب او دراز می‌کنم. مثل اینکه بمن اطمینان ندارد دست خود را جمع میکند و دور میرود. اما همواره نگاهش جانب من است. من قیافه آرام و بی آزار بخود می‌گیرم و تبسم بر لب دارم تا توجه او را جلب کنم. اطمینانش بیشتر میشود، نزدیک تر بهمان جایگاه اولی می آید، دست خود را دراز میکند. من هم دست خود را دراز می‌کنم. اما فاصله زیاد است سبزه ای را که در دست دارد به دختر

بزرگتر پیش میکند و به اشاره به او میفهماند که بمن بدهد. ولی او ابا می کند. طفل چند لحظه تکان نمیخورد و تأمل میکند و جانب من که کماکان دستم به سویس دراز است مینگرد. این مرتبه با اطمینان پیش می آید و مشت سبزه خود را به مشت من جا میدهد و از کامیابی خود لذت میبرد و میخندد. بعداً این عمل او چند مرتبه تکرار میشود و میداند که در هر مرتبه آمدن او خوشی من بیشتر میشود. این حرکات پر از صمیمیت طفلانه او احساس مهرورزی را در من بر می انگیزد. به اطرافم نظر میکنم همه چیز عوض شده، همه کس و همه چیز به من مهر میورزند. اشخاص با نگاههای مهربانانه جانم نگاه میکنند. گل، گیاه، سبزه و درختان همه دوست داشتنی اند و من در عالم مهر و محبت زندگانی میکنم؛ دیگر تنها نیستم.